بیان در • بر سر منبر بوقت وجد وز راقی حال • منبر باشی اوزره وجد وحالک

ریاسی وقتنده • از سر دستار واعظ تنکی آید برون • واعظک وستاری

اوجندن بنک جتر قرادشیراز ده اهل ریا اعتباربولانده بکدر • دردرون باغها آواز

مطرب جنج وشام • باغ لر اچنده مطربک آوازی صباح واخشام • وای بلبل

بانوای جنک می آید بر دوده • بلبلک فریادی جنک اوازی ایله جقر • درجنین شهری بدازدو

یار وامدوه فراق • بو بخلین بر شهر ده یارک دردی وفراقی غصه سی ایله • حافظا از

ازخانه ازان دلتنک می آید برون • حافظ خانه دن اول سبب دن دلتنک جقر •

حرف الواو ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو • ای پادشاه که پادشاه

لق قفتانی سنک قامتکه راست در • تاج شاهی را فروغ از گوهر والای تو • شاهی

تاجنک فروغی سنک بلند ذاتک دن در مراد پادشاهی هیچ در • آفتاب فتح را هر دم

طلوعی میدهد • فتح افتابنه هر دم برطلوع ویرر • از کلاه خسروی رخسار رخشنده های

تو پادشاهلق کلاهندن سنک آینه بکزر رخسارک مراد بینه پادشاهی هیچ در • گرچه خورشید

فلک چشم وچراغ عالمست • اگرچه خورشید فلک عالمک چشم وچراغی در که عالم انک

نوری ایله روشن در • روشنایی بخش چشم اوست خاک پای تو • سنک خاک پایک

انک چشمنه روشنالق بخشلیجی در • جلوه کاه طایر اقبال گردد هر کجا • دولت وسعادت

مرغنک جلوه گاهی اولور هر قنده • سایه انداز دهمای چتر گردون سای تو • سنک

فلکه دگمش چترک همای سایه آنه مراد پادشاهک چتر ندن سعادت جدا اولماز

ویکدر چتری همایه تشبیه ایتمش در گردون سای فلکه آشندرجی معناسنه در لیکن

استعمال بواختیار اولنان معنی در • در رسوم شرع وحکمت با هزاران اختلاف

شرع وحکمت رسم لرنده هزاران اختلاف ایله • نکته هرگز نشد فوت از دل

دانای تو • سنک دانا دلکدن هرگز بر نکته فوت اولمدی • آب حیوانش ز منقار

بلاغت میچکد • انک بلاغتی منقارندن آب حیات طامار • طوطی خوش لهجه یعنی

کلک شکرخای تو • لطیف سوز طوطی یعنی سنک شکرخای قلمک • آنچه اسکندر

طلب کرد و ندادش روزکار • آن که اسکندر طلب ایلدی وروزکار اکه ویرمدی

جرعه بود از زلال جام جان افزای تو • سنک روح افزا ویجان بخش جامک زلا

لندن بر جرعه ایدی بو غزلدن مراد پادشاه در وخطاب اکه در • عرض حاجت

در حریم حضرتت محتاج نیست • سنک حضورک حریمنده حاجت عرض اتمکه احتیاج

یوقدر • راز کس مخفی نماند با فروغ رای تو • سنک رایک فروغی ایله کمسنه نک رازی

مخفی قالمز • خسروا پیرانه سر حافظ جوانی میکند • ای پادشاه حافظ پیرلک

وقتی جوانلق ایلر • بر امید عفو جان بخش گنه بخشای تو **وله ایضا**

ای خونبهای نافه چین خاک راه تو • ای که سنک خاک راهک چین نافه

سنک خون بهاسیدر • خورشید سایه پرور طرف کلاه تو • افتاب سنک کلاهک

گوشه سنک سایه پروری در خطاب مرشد در • نرگس کرشمه می برد از حد برو

خرام • نرگس کرشمه وشیوه لی حددن زیاده ایلدی حالا • ای جان فدای شیوه

چشم سیاه تو • ای که جان سنک سیاه چشمک شیوه سنه فدا اولسون خطاب

مرشد در که انک بر نظری بیک جانه ارزان در • خونم بخور که هیچ ملک با چنین

جمال • نا می ایچ بیمعنا هلاک ایلمه زیرا هیچ ملک بو بخلین حسن ایله • از دل

نیایدش که نویسد گناه تو • انک کوکلندن کلمز که سنک کناهکی تازه خطاب

مرشد در که ریاضت وعشق ایله مریدک نفسنی هلاک ایدیجی در لیکن معنی ده

احیا ایدیجی در • آرام وخواب خلق جهان را سبب تویی • جهان خلقنک

ارام وخوابنه سبب سنسک • ز آن شد کنار دیده ودل تکیه کاه تو • اول

سببدن چشم ودل کناری سنک تکیه کاهک اولدی خطاب مرشد در اولیاء الله

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)